

واکاوی کاربرد اصل برائت در رسیدگی به جرائم توسط نهادهای امنیتی و انتظامی در ایران

سعید جهانگیری^۱، کیاوش هوشمندی^۲، اسماعیل بیات^۳

^۱ دکتری، علوم سیاسی، مسائل ایران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

^۲ دانشجوی دکتری اپیدمیولوژی، دانشکده دامپزشکی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

^۳ دکتری، علوم سیاسی، مسائل ایران، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

نام نویسنده مسئول:

سعید جهانگیری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۸/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۸

چکیده

قانونگذار کشور ما نیز به مانند بسیاری از سیستم های قضایی دیگر اصل برائت را پذیرفته و جهت استحکام و تثبیت هر چه بهتر آن، آن را در قانون اساسی جای داده و در موارد متعدد آیین دادرسی به حمایت از این اصل و در واقع به حمایت از حقوق متهم پرداخته است. مقاله حاضر با موضوع تحلیلی مورد بحث و با به کارگیری روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از مطالعات کتابخانه ای- اسنادی سعی در رسیدن به مقصود مورد نظر دارد. در این پژوهش تلاش بر آن است که آثار اصل برائت در مرحله تحقیقات مقدماتی یعنی مرحله ای که بعد از کشف جرم و قبل از مرحله دادرسی جزایی قرار دارد مورد بررسی قرار گیرد. دادرسی های جزایی از حیث موضوع، هدف، خاصیت و اصحاب دعوی از دادرسی ها حقوقی متفاوت بوده و همین تفاوت ها موجب اهمیت و حساسیت دادرسی های جزایی شده است. در حقیقت، تحقیقات مقدماتی مجموعه اقدامات قضایی بسیار مهم و سرنوشت ساز بوده و یکی از مراحل حساس دادرسی های جزایی محسوب می شود. در این مرحله متهم که به موجب اصل برائت تا زمانی که اتهام وی در دادگاه ثابت نشده بی گناه قلمداد می گردد. در پرتو اصل مزبور و آثار پیوسته بر آن دارای حقوقی می باشد که باید مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر از آنجا که اصل بر این است، متهم تا زمان اثبات اتهام بی گناه است.

واژگان کلیدی: اصل برائت، حقوق بشر، جرائم، ضابطین امنیتی، دادستان.

مقدمه

در جوامع دارای قدرت سیاسی که حق انحصاری استفاده از قدرت به ساختار سیاسی سپرده می‌شود، بعد از وقوع جرم، فرایند رسیدگی کیفری برای تعیین پاسخ کیفری یا اجتماعی به جرم جریان می‌یابد. این فرایند باید به گونه‌ای عمل کند که حقوق و آزادی‌های متهم، بزه‌دیده و جامعه به طور برابر تضمین شود؛ زیرا در فرایند مذکور ابزارهایی تعریف شده‌اند که حق استفاده از زور را به مقامات قضایی، اجرایی و پلیسی تفویض می‌کنند و در صورت استفاده نادرست از این ابزارها، حقوق و آزادی‌های شهروندی نقض می‌شوند. به همین دلیل در نظام‌های حقوقی مطلوب، حدود اختیارات نهادهای قضایی، اجرایی و پلیسی که در نظام عدالت کیفری نقش دارند به گونه‌ای تعریف می‌شود که آسیب‌ها و خسارات محتمل ناشی از اجرای اختیارات تعریف شده در فرایند عدالت کیفری و سوءاستفاده از این اختیارات به حداقل میزان ممکن تعدیل شود. یکی از نهادهایی که در فرایند رسیدگی کیفری نقش دارد دادستان است که از طرف جامعه در این فرایند مداخله می‌کند. برخی معتقدند: «آیین دادرسی کیفری ارتباط اساسی با اقتدار دولت دارد و قواعد آن اختیارات دولت در برابر مردم را محدود می‌کند. قواعد آیین دادرسی کیفری، حق انحصاری دولت در استفاده از قدرت را نه تنها در ارتباط با بزهکاران محکومیت یافته، بلکه در ارتباط با افراد مظنون که آماج اقداماتی چون بازداشت، تحقیق، توقیف و نظارت مخابراتی قرار گرفته‌اند نیز تنظیم می‌کند. از این منظر آیین دادرسی کیفری استاندارد سنجش میزان دموکراسی در جامعه هدف است» (Wyngaert, ۱۹۹۳: ۹۹).

بزه‌دیده، متهم و دادستان به طرفیت از جامعه، سه سهامدار فرایند رسیدگی کیفری هستند. بزه‌دیده در نتیجه وقوع جرم متحمل ضرر مادی، جسمی یا معنوی می‌شود. متهم فردی است که امارات یا دلایل اثباتی علیه او اقامه شده و امکان دارد بی‌گناه یا گناهکار شناخته شود. دادستان فردی است که از طرف جامعه برای اعاده نظم عمومی، تعقیب جرم را آغاز می‌کند. ابزارها و اختیاراتی که در فرایند رسیدگی کیفری به هر یک از اصحاب جرم تفویض می‌شود باید به گونه‌ای باشد که در حد ضرورت تضمین حقوق همان طرف بوده و برای حقوق طرفین دیگر ضرری نداشته باشد.

در این پژوهش تلاش می‌شود جایگاه و اختیارات دادستان به عنوان نماینده جامعه و منافع آن در رسیدگی کیفری بررسی شود. برای همین منظور، در قسمت نخست به شناخت جایگاه و اختیارات دادستان در الگوی علمی فرایند عدالت کیفری پرداخته می‌شود. در این قسمت تلاش می‌شود یک الگوی مطلوب برای جایگاه و اختیارات دادستان در فرایند عدالت کیفری ترسیم شود. در قسمت دوم مقررات آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ در پرتو الگوی ترسیمی بررسی می‌شوند تا وضعیت جایگاه و اختیارات دادستان در فرایند عدالت کیفری موجود ایران، با تبیین وضع مطلوب به آزمون گذارده شود.

چارچوب نظری

واژه شناسی اصل برائت

اصل در لغت به معنی بیخ، بن، و ریشه و منشاء هر چیز است. در اصطلاح اصولیون اصل عبارت است از حکم مجهول برای فردی که دچار شک است و جهت کشف برای او وجود ندارد. آن چه که برای جاهل به واقع وضع می‌شود، اگر کاشفیت بالذات داشته باشد، اماره و دلیل است و اگر کاشفیت بالذات نداشته باشد و بر موضوع مشکوک نیز حکمی از احکام مترتب باشد، اصل نامیده می‌شود. بنا بر این، اصل نیز مانند اماره، حکمی ظاهری است که مربوط به حالت جهل به واقع است.

منظور از اصل برائت یا اصل البرائت در فقه این است که در مواردی که در حکمی شک کردیم، معتقد می‌شویم که در مقام عمل موظف به آن نیستیم. اما اصل برائت در حقوق کیفری مترادف کلماتی مانند، فرض بی‌گناهی یا برائت کیفری و به این معناست؛ تا موقعی که ثابت نشود شخص مرتکب جرمی شده، اصل بر برائت او خواهد بود. هر عقل سلیم و وجدان بیدار، مؤاخذه شخصی را که هنوز علم به مجرمیت وی نداریم و فقط در مظان اتهام است قبیح می‌داند. دلیل دیگری که می‌توان بر حجیت اصل برائت ارائه کرد، استصحاب حالت و وضعیت متهم قبل از پیدایش اتهام است؛ یعنی اینکه شخص قبل از اتهام، هیچ‌گونه عمل خلاف قانونی انجام نداده است و اگر به او شک کردیم که مرتکب جرم شده است یا خیر، همان سابقه قبلی و برائت او را استصحاب می‌کنیم و باید مجرمیت او را ثابت کرد. همچنین طبق قاعده «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» در صورتی که شخصی علیه دیگری شکایت کرد، اصل بر برائت آن شخص است و شاکی برای اثبات ادعای خود باید دلیل بیاورد.

طبق ماده چهار قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ هرگونه اقدام محدودکننده، سالب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص جز به حکم قانون با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضائی مجاز نیست و در هر صورت این اقدامات نباید به گونه‌ای اعمال شود که به کرامت و حیثیت اشخاص آسیب وارد کند. اصل برائت یکی از اصول تضمین‌کننده حقوق افراد است. همچنین اصل ۳۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل برائت را ذکر کرده است و می‌گوید: (حق شناس و همکاران، ۲۰۰۳: ۲۳۸-۲۳۵).

اصل، برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت شود. اصل ۳۸ قانون اساسی نیز درباره شکنجه‌کردن و اجبار به اقرار یا شهادت می‌گوید: هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود. همچنین اصل ۳۹ قانون اساسی درباره هتک حرمت و حیثیت اشخاص می‌گوید: هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده باشد، ممنوع و موجب مجازات است. ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز درباره اصل برائت اعلام می‌کند: هرکس که به بزهکاری متهم شده باشد، بی‌گناه خواهد بود تا وقتی که در جریان یک دعوای عمومی که در آن کلیه تضمین‌های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، تقصیر او قانوناً محرز شود.

همان‌طور که مشاهده شد در اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام شده است که اصل بر برائت و عدم مجرمیت افراد است مگر آنکه در دادگاه مجرمیت آنها ثابت شود. کما اینکه بند دوم ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ درباره اصل برائت اشعار می‌دارد: هرکس به ارتکاب جرمی متهم شده باشد، حق دارد بی‌گناه فرض شود تا اینکه مقصود او طبق قانون محرز شود. همچنین در ماده هفت قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ قانون‌گذار تمام مقامات قضائی، ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی را که در فرایند دادرسی مداخله دارند ملزم به رعایت حقوق شهروندی مقرر در قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵ کرده است.

ماده هفتم قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ می‌گوید: در تمام مراحل دادرسی کیفری، رعایت حقوق شهروندی مقرر در قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵ از سوی تمام مقامات قضائی، ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی که در فرایند دادرسی مداخله دارند، الزامی است. متخلفان علاوه بر جبران خسارات وارده به مجازات مقرر در ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده) مصوب ۱۳۷۵/۴/۴ محکوم می‌شوند مگر آنکه در سایر قوانین مجازات شدیدتری مقرر شده باشد. قانون‌گذار در این ماده قانونی می‌خواهد حقوق شهروندان را تضمین کند.

اختیارات دادستان در فرایند رسیدگی کیفری

همان‌گونه که بیان شد مقامات تعقیب جرم متناسب با اینکه بخشی از قوه قضائیه یا مجریه باشند، جایگاه متفاوتی دارند. اختیارات مقامات تعقیب جرم بر حسب جایگاه آنها متفاوت است. چنانکه در نظام‌های حقوقی‌ای که دادستان جایگاه اجرایی دارد، اختیارات آن محدود به تعقیب جرم است، اما در نظام‌هایی که دادستان در قوه قضائیه جای گرفته، اختیارات آن بر حسب میزان پایبندی به حقوق و آزادی‌های شهروندی متفاوت است. در واقع، در نظام‌های مقید به حقوق شهروندی اختیارات مقام تعقیب جرم محدود به تعقیب جرم است، ولی در نظام‌های اقتدارگرا و محافظه‌کار اختیارات قضایی یا شبه‌قضایی نیز به این مقام تفویض می‌شود و اختیارات این نهاد دارای رسالت امنیتی، افزایش می‌یابد پرسشی که در این مبحث مطرح می‌شود این است که در یک الگوی مطلوب مقام تعقیب جرم باید چه اختیاراتی داشته باشد؟ آیا می‌توان کشف جرم را در گستره اختیارات و تکالیف دادستان قرار داد؟ آیا می‌توان تحقیقات کیفری را در گستره اختیارات این مقام قرار داد؟ آیا دادستان می‌تواند افراد مظنون به ارتکاب جرم را تحت نظر قرار دهد یا به منظور تضمین حضور مظنون در مرجع قضایی قرار تأمین کیفری صادر کند؟ آیا دادستان می‌تواند بر پلیس نظارت یا ریاست داشته باشد؟ در پاسخ به این پرسش‌ها می‌توان ادعا کرد که اختیارات دادستان در تعقیب جرم باید به میزانی باشد که بتواند حقوق جامعه و نظم عمومی را تضمین کند و در عین حال برای حقوق سایر اصحاب دعوا مضر نباشد. با توجه به اینکه جامعه در کنار متهم و بزه‌دیده، یکی از سهامداران عدالت کیفری است، اختیارات دادستان در مقام دفاع

از حقوق جامعه نباید از میزان ضروری بیشتر باشد؛ زیرا تفویض اختیارات بیش از حد به دادستان به نقض حقوق سایر اصحاب دعوا منجر می‌شود. در ادامه به هریک از این موارد پرداخته می‌شود. (آخوندی، ۱۳۷۴: ۹۱)

ابتدا بهتر است مفهوم کشف جرم تبیین شود. در فرهنگ معاصر هزاره عبارت «کشف» یا «Detection» به معنای پیدا کردن، یافتن، شناسایی، تشخیص و آشکارسازی بیان شده است (حق‌شناس و همکاران، ۲۰۰۳: ۳۹۵). کشف جرم به معنای یافتن یا پیدا کردن جرم است و کاشف جرم کسی است که برای نخستین بار جرم را پیدا می‌کند. از این رو، بر حسب اینکه جرم توسط چه کسی پیدا می‌شود، کاشف جرم می‌تواند یک شهروند عادی، مقام رسمی اداری، پلیس و دادستان باشد. پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا قانونگذار می‌تواند فرد یا نهاد خاصی را مسئول کشف جرم تعیین کند و در صورت مثبت بودن این پاسخ چه نهاد یا شخصی باید مسئولیت رسمی کشف جرم را عهده‌دار باشد؟ پلیس یا دادسرا؟ (Wyngaert, 1993: 114)

در پاسخ می‌توان گفت که کشف جرم یکی از عناصر بنیادین بازدارندگی مجازات‌ها است و در صورتی که مکانیسم کشف جرم کارکرد نداشته باشد جرایم ارتکاب‌یافته بدون مجازات می‌مانند و بازدارندگی و قدرت اربابی مجازات‌ها آثار پیشگیرانه خود را از دست می‌دهند. از این رو، تعیین نهاد تخصصی برای کشف جرم ضروری است، زیرا بازدارندگی مجازات‌ها را نمی‌توان به صلاحدید و عملکرد شهروندان رها کرد، به ویژه در جوامعی که شهروندان ارتباطات شبکه‌ای قوی‌ای دارند و جرایم ارتکاب‌یافته را به نهادهای رسمی گزارش نمی‌کنند. در پاسخ به پرسش دوم می‌توان مدعی بود که نخست، نهاد کشف جرم باید در محیط‌های اجتماعی حضور گسترده‌ای داشته باشد و دوم، باید تخصص‌های لازم را برای کشف جرم داشته باشد؛ به ویژه در جرایمی مثل جرایم اقتصادی، جرایم درمانی-پزشکی و جرایم سایبری که کشف آنها به دانش و تخصص خاص نیاز دارد. به نظر می‌رسد به سه دلیل بتوان نهاد پلیس اداری را برای کشف جرم مناسب دانست: نخست اینکه گستردگی این نهاد در زمان‌ها و مکان‌های متنوع برای کشف جرم و امکان مداخله سریع برای دستگیری متهم مطلوب است؛ زیرا کارکنان نهاد تعقیب جرم (دادسرا) به لحاظ گستردگی مطلوبیت لازم را ندارند و نمی‌توانند در محیط‌های اجتماعی مختلف حاضر باشند و به کشف جرم و دستگیری متهم بپردازند. دلیل دوم این است که تخصص‌گرایی در کشف جرم به ویژه با ظهور جرایم نوین ایجاب می‌کند که نهاد مسئول آن دارای تخصص‌های لازم باشد و بتواند در حداقل زمان ممکن در مکان مورد نظر حاضر شود و جرایم ارتکاب‌یافته را کشف کند. به عبارت بهتر در برخی جرایم، صرف حضور گسترده در زمان و مکان برای کشف جرم کافی نیست و لازم است در کنار حضور فیزیکی تخصص‌های لازم موجود باشند تا مسئول کشف جرم با استفاده از علم و دانش تخصصی خود بتواند وقوع جرم را تشخیص دهد. در واقع، یک افسر پلیس عادی و غیرمتخصص نمی‌تواند وقوع جرایم در بورس را تشخیص دهد و حضور فیزیکی یا سایبری وی در محیط مورد نظر بی‌فایده است. دلیل سوم این است که به هر میزان وظایف و اختیارات در نظام عدالت کیفری تقسیم شوند، به همان میزان می‌توان انتظار داشت که سلامت نظام عدالت کیفری حفظ شود و احتمال اعمال نفوذ و مداخله غیرمجاز در سمت‌دهی به عدالت کیفری کاهش یابد؛ زیرا اعمال نفوذ به دو نهاد به مراتب سخت‌تر از اعمال نفوذ به یک نهاد است و بهتر است وظیفه کشف جرم به نهاد پلیس اداری و وظیفه تعقیب جرم به نهاد دادسرا واگذار شود. مبنای تجدیدنظرخواهی اصلاح رأی یا حکم قضایی اشتباه است. تجدیدنظرخواه معتقد است که رسیدگی به دعوا در یک مرجع بالاتر که دقیق‌تر از مرجع بدوی رسیدگی می‌کند، می‌تواند اشتباهات رأی بدوی را آشکار کند. امکان تجدیدنظرخواهی دادستان از رأی صادره در دو حالت متصور است: نخست، تجدیدنظر از رأی محکومیت متهم و دوم، تجدیدنظر از رأی براءت وی. تجدیدنظرخواهی دادستان از رأی محکومیت متهم نیز دو حالت دارد که در حالت نخست دادستان معتقد است مجازات محکوم‌علیه کمتر از مجازات قانونی است و در حالت دوم، دادستان به مجازات خفیف‌تر یا براءت محکوم‌علیه اعتقاد دارد و درخواست تخفیف یا نقض محکومیت را دارد. هرچند ممکن است با توجه به جایگاه دادستان در تعقیب کیفری، احتمال تجدیدنظرخواهی از رأی محکومیت برای نقض رأی یا تخفیف آن بعید به نظر برسد، ولی همان گونه که در مباحث پیشین بیان شد این نوع تجدیدنظرخواهی مغایرتی با رسالت دفاع از منافع عمومی ندارد؛ زیرا مجازات بزه‌ناکرده یا مجازات شدیدتر بزهکاری که مستحق مجازات خفیف است، با مصالح عمومی جامعه هم‌سو نیست. از این رو، به نظر می‌رسد این نوع تجدیدنظرخواهی با جایگاه دادستان منافاتی ندارد. در بند «پ» ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ از عبارت «عدم انطباق رأی با قانون و یا عدم تناسب مجازات» استفاده شده و به نظر می‌رسد دادستان نمی‌تواند نسبت به محکومیت متهم اعتراض کند و مفاد این

عبارات ناظر به اعتراض دادستان به احکامی است که میزان مجازات یا عنوان جرم موضوع محکومیت، با قانون انطباق ندارد. موضوعی که در این قسمت مطالعه می‌شود امکان تجدیدنظرخواهی دادستان از آراء براءت است. با توجه به اینکه در فرض اخیر متهم یک بار براءت حاصل کرده، تجدیدنظرخواهی دادستان از رأی براءت حاصله، متهم را در معرض محاکمه مجدد یا مجازات برای رفتاری قرار می‌دهد که پیش‌تر برای آن رأی براءت صادر شده است. از این رو، مسئله در مواردی است که رأی به براءت متهم صادر شده است. در این خصوص دو دیدگاه وجود دارد: در دیدگاه نخست مقام تعقیب عمومی اختیار تجدیدنظرخواهی از رأی براءت متهم را ندارد. این دیدگاه در قالب منع محاکمه مجدد قرار می‌گیرد. منع محاکمه مجدد از منع مجازات مجدد متفاوت است. در قاعده منع محاکمه مجدد فردی که یک بار طرف دعوا قرار گرفته نباید بار دیگر به اتهام همان جرم در فرایند عدالت کیفری قرار گیرد. مبنای این دیدگاه را می‌توان در کاهش هزینه‌های تجدید رسیدگی برای جامعه و متهم، عدم ابطال رأی صادره توسط هیئت منصفه در نظام‌های آنگلو-امریکن توسط یک مرجع غیرانتخابی و افزایش قطعیت و اعتبار آراء صادره خلاصه کرد. در دیدگاه دوم اختیار تجدیدنظرخواهی برای دادستان پیش‌بینی شده و دادستان به مثابه متهم می‌تواند به آراء صادره اعتراض کند. (بشیریه ۱۳۸۷: ۲۵۶)

دادستان در الگوی مطلوب فرایند رسیدگی کیفری

با عنایت به مطالب پیش‌گفته می‌توان الگوی مطلوب فرایند رسیدگی کیفری را ترسیم کرد. در الگوی مطلوب، در مرحله نخست پلیس اداری (پلیس پیشگیری) مسئول کشف جرم و نهاد رسمی مستقل برای اجرای این مرحله است. کشف جرم به دو شیوه انجام می‌شود: در جرایم مشهود نهاد کشف جرم ادله اثبات دعوا را از صحنه جرم گردآوری می‌کند، از شهود حاضر در صحنه جرم تحقیقات ضروری را انجام می‌دهد، مظنون را دستگیر و ظرف حداکثر ۲۴ ساعت ادله اثبات دعوا و مستندات را به همراه مظنون به دادستانی ارسال و اعزام می‌کند. طبیعی است در این مرحله نهاد کشف جرم به صورت تخصصی در محیط‌های فیزیکی و سایبری حضور دارد و تلاش می‌کند جرایم ارتکاب‌یافته را کشف و مستندات را به دادستانی ارسال کند. در جرایم غیرمشهود نهاد کشف جرم مکلف است شکایات و اعلام جرم‌ها را دریافت کند و تحقیقات لازم را بدون ورود به حریم حقوق و آزادی‌های شهروندی انجام دهد و مراتب را به دادستانی اعلام کند. (Wyngaert, 1993: 69)

در مرحله دوم، دادستان سیاست‌های تعقیب دعوای عمومی را اعمال می‌کند و در صورتی که ادله اثباتی حاکی از وقوع جرم باشد و رفتار ادعایی وصف مجرمانه داشته باشد، تعقیب کیفری را به جریان می‌اندازد. دادستان به دلیل اینکه طرف دعوای عمومی است، متناسب با جایگاه خود اختیارات لازم را برای تعقیب دعوای عمومی دارد. طبیعی است بر حسب نظام‌های اجباری یا مقتضی بودن تعقیب کیفری، دادستان سیاست‌های تعقیب دعوای عمومی را اجراء می‌کند. موضوعی که در این میان از اهمیت بنیادین برخوردار است این است که برخلاف نظم حقوقی موجود در ایران که شروع تحقیقات با ارجاع دادستان آغاز می‌شود، در الگوی مطلوب شروع تحقیقات کیفری منوط به صدور مجوز از سوی قاضی ناظر تحقیقات است و تا زمانی که این مجوز صادر نشود تعقیب کیفری به جریان نمی‌افتد. (کوشکی، ۱۳۸۷: ۱۳)

مرحله سوم طرح دعوا نزد قاضی ناظر تحقیقات کیفری است. پس از طرح دعوا از سوی دادستان، قاضی ناظر تحقیقات در صورت جرم بودن رفتار ادعایی و وجود دلایل کافی حاکی از وقوع آن، مجوز شروع تحقیقات کیفری را صادر و در غیر این صورت قرار رد درخواست را صادر می‌کند. (هامیلتن، بی تا: ۵)

پس از صدور مجوز از سوی قاضی ناظر تحقیق، تحقیقات کیفری آغاز می‌شود. در این مرحله پلیس قضایی به صورت مستقل تحقیقات کیفری را انجام می‌دهد و در صورت لزوم با بازرسی منزل یا دستگیری افراد، دلایل مربوط را به قاضی ناظر تحقیقات ارائه و بر حسب مورد مجوز بازرسی یا دستگیری را اخذ می‌کند. در این مرحله تفکیک واضح بین دو اختیار انجام تحقیقات و نظارت بر تحقیقات وجود دارد و این تفکیک اختیارات متضمن حقوق و آزادی‌های شهروندی است؛ زیرا این تفکیک موجب می‌شود که صدور مجوز دستگیری-بازرسی منوط به ارائه دلایل کافی باشد. پس از پایان تحقیقات کیفری مراتب به قاضی ناظر تحقیقات اعلام می‌شود و قاضی ناظر تحقیقات با بررسی روند تحقیقات کیفری و اقدامات انجام‌شده، بر حسب مورد قرار رفع نقص، قرار منع تعقیب، قرار موقوفی تعقیب یا قرار جلب به دادرسی را صادر می‌کند. موضوعی که در این مرحله اهمیت

دارد این است که دادستان، متهم و بزه‌دیده می‌توانند نسبت به قراردادهای منع تعقیب، موقوفی تعقیب و جلب به دادرسی اعتراض کنند. در واقع نوعی رسیدگی ترافیعی در مرحله پیش‌دادرسی وجود دارد و اصحاب دعوا در موضع برابر از اختیارات برابر برخوردارند. (بشیریه ۱۳۸۷: ۳۴۶)

مرحله چهارم در صورتی شروع می‌شود که قرار جلب به دادرسی صادر شود. در این صورت، اصحاب دعوا در موضع برابر و با اختیارات متناسب و برابر در دادگاه دفاعیات و ادعاهای خود را پیگیری می‌کنند.

مرحله پنجم بعد از صدور حکم محکومیت از سوی دادگاه آغاز می‌شود و اجرای این مرحله به یک مرجع اداری در تابعیت قوه مجریه واگذار می‌شود. موضوعی که در این مرحله اهمیت دارد این است که برخلاف نظم موجود که اجرای رأی به دادرسی ریاست دادستان واگذار شده، در نظم الگوی مطلوب اجرای رأی در گستره اختیارات نهاد اجرای احکام در تابعیت قوه مجریه خارج از گستره اختیارات دادستان است؛ زیرا در این مرحله هدف بازپذیری اجتماعی بزهکار، جبران خسارات مادی-معنوی بزه‌دیده و بازدارندگی عمومی مجازات‌ها منوط به واگذاری اجرای احکام به نهادی مستقل از اصحاب دعوا است و واگذاری این مرحله به یکی از اصحاب دعوا با اهداف مذکور متناسب نیست. (آخوندی، ۱۳۷۴: ۵۴)

ضابطین خاص

ضابطین خاص ضابطینی هستند که صلاحیت دخالت آنها محدود به جرائم خاص یا شرائطی معین است و در غیر از آن جرائم یا بدون تحقق آن شرایط، حق مداخله و اقدام ندارند. حال این سوال به ذهن می‌آید که آیا ضابط شناخته شدن این افراد در زمینه خاص، صلاحیت دخالت و اقدام ضابطین عام در این حوزه را نفی یا محدود می‌کند یا خیر؟ در پاسخ باید گفت که ضابطین عام در همه حال ضابط دادگستری محسوب می‌شوند و ضابطین خاص دخالت و اقدام ضابطین عام را محدود یا نفی نمی‌کنند. طبق بند ب ماده ۲۹ ضابطان خاص شامل مقامات و مامورانی که به موجب قوانین خاص در حدود وظایف محول شده ضابط دادگستری محسوب می‌شوند از قبیل روسا، معاونان و ماموران زندان نسبت به امور مربوط به زندانیان، ماموران وزارت اطلاعات و ماموران نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. همچنین نیروهای مسلح در مواردی که به موجب قانون، تمام یا برخی از وظایف ضابطان به آنان محول شود ضابط محسوب می‌شوند. (لاریجانی، ۱۳۷۸: ۶۹)

تکالیف ضابطین دادگستری در امور کیفری:

برگرفته از قانون آیین دادرسی کیفری محدوده عملیاتی و تکالیف ضابطین (نیروی انتظامی) دادگستری به قرار ذیل است:

- ۱- ضابطین دادگستری مکلفند دستورات مقام قضایی را اجرا نمایند.
- ۲- ریاست و نظارت بر ضابطین دادگستری از حیث وظایفی که به عنوان ضابط به عهده دارند با رییس حوزه قضایی است.
- ۳- گزارش ضابطین دادگستری در صورتی در مرجع قضایی معتبر است که موقت و مورد اعتماد قاضی باشند.
- ۴- وظیفه ضابط درقبال جرم مشهود

اختیارات تعقیب جرم

مهم‌ترین وظیفه دادستان تعقیب جرم است. فصل سوم قانون آیین دادرسی کیفری به وظایف و اختیارات دادستان پرداخته و جهات قانونی شروع به تعقیب را در ماده ۶۴ مقرر کرده است. با تدقیق بر این جهات ملاحظه می‌شود که در وضعیت موجود نظام منسجمی از کشف و تعقیب جرم موجود نیست و این بی‌نظمی به عدم تعقیب جرم و کاهش بازدارندگی مجازات‌ها منتهی می‌شود. چنانکه در ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ اختیارات قانونی کشف جرم به دادرسی ریاست دادستان داده شده و ضابطان دادگستری تحت نظارت دادستان اقدامات مربوط به کشف جرم را انجام می‌دهند. نقش کشف جرم در عمل توسط پلیس اداری انجام می‌شود و قانوناً در گستره اختیارات دادرسی قرار گرفته است. عدم شناسایی نهاد مستقل کشف جرم به بی‌علاقگی و فقدان انگیزش قانونی برای کشف تخصصی و علمی جرم منتهی شده و این نقصان به عدم تعقیب بخشی از جرایم منتهی می‌شود. با عنایت به وقوع جرم در گستره‌های زمانی و مکانی وسیع، ضروری است قانونگذار با تفصیل بیشتری نهادهای

کشف جرم متخصص را به رسمیت بشناسد تا بدین سان جرایم ارتکاب یافته کشف و تعقیب شوند. (حق شناس و همکاران، ۲۰۰۳: ۳۹۵)

لازم به بررسی است، به تعقیب جرایم ارتكابی علیه افراد آسیب پذیر اختصاص دارد. بر اساس ماده ۶۴ اعلام و اخبار اشخاص موثق و مطمئن به عنوان یکی از جهات تعقیب جرم یاد شده است. ماده ۶۶ چنین مقرر کرده است: «سازمان های مردم نهادی که اساسنامه آنها درباره حمایت از اطفال و نوجوانان، زنان، اشخاص بیمار و ناتوان جسمی یا ذهنی، محیط زیست، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، بهداشت عمومی و حمایت از حقوق شهروندی است، می توانند نسبت به جرایم ارتكابی در زمینه های فوق اعلام جرم کنند و در تمام مراحل دادرسی جهت اقامه دلیل شرکت و نسبت به آراء مراجع قضایی اعتراض نمایند. تبصره ۱- در صورتی که جرم واقع شده دارای بزه دیده خاص باشد، کسب رضایت وی جهت اقدام مطابق این ماده ضروری است...». چنانکه ملاحظه می شود، قانونگذار حق اعلام جرم را برای سازمان های مردم نهاد به رسمیت شناخته است. با عنایت به اینکه اعلام جرم در ماده ۶۴ به رسمیت شناخته شده و هر شخص مورد اعتماد می تواند اعلام جرم کند، به نظر می رسد شناسایی این حق برای سازمان های مذکور بی فایده است و هیچ نیازی به وضع مجدد این حق وجود ندارد. به نظر می رسد در این موارد بهتر است «حق شکایت» برای سازمان های مذکور شناسایی شود و سازمان های مذکور بتوانند از جانب افراد، گروه ها و جنسیت های آسیب پذیر طرح شکایت کنند تا حقوق شاکی برای آنها اجراء شود و بتوانند برای تضمین حقوق افراد آسیب پذیر اقدام کنند. دومین موضوعی که باز هم قابل نقد به نظر می رسد به مقررات تبصره ۱ آن مربوط می شود. بر اساس مقررات این تبصره در مواردی که جرم ارتكاب یافته بزه دیده خاص داشته باشد، اخذ رضایت وی برای اقدام مطابق این قانون لازم است. یعنی همان اعلام جرمی که در عموم جرایم هر فردی می تواند انجام دهد و به شرح فوق مورد بحث قرار گرفت، در مواردی که بزه دیده خاص دارد منوط به رضایت بزه دیده است! با جمع مقررات مذکور ملاحظه می شود که قانونگذار به جای اینکه در این موارد حقوق بیشتری را برای افراد آسیب پذیر در نظر بگیرد با حرکت قهقرایی وضعیت بدتری را برای آنها ترسیم کرده و حتی اعلام این جرایم را منوط به اخذ رضایت بزه دیده کرده است، غافل از اینکه این بزه دیدگان در اغلب موارد به دلیل ترس از بزه کار یا عدم اطلاع از حقوق قانونی خود چنین رضایتی را نمی دهند و منوط کردن تعقیب جرم به رضایت بزه دیده مطلوب نیست. با عنایت به تحولات اجتماعی حاضر ضروری است که این جرایم دارای ماهیت عمومی قلمداد شوند تا از طریق اعلام جرم نیز قابل تعقیب باشند. به این ترتیب، در صورت شکایت بزه دیده در عموم جرایم و اعلام جرم در جرایم قابل گذشت، دادستان مکلف به تعقیب جرم است. (امیلتن، بی تا: ۱۸-۱۶۹)

موارد لزوم رعایت اصل برائت توسط قضات

فصل دوم از باب اول قانون آدک مربوط به اختیارات دادرسی و قضای تحقیق می باشد و مفصلاً به وظایف، اختیارات و محدودیت های حاکم بر کار آنها اشاره می کند. ما در اینجا به آن دسته از موادی که بر اساس رعایت اصل برائت برای متهم تدوین شده اند اشاراتی می کنیم:

بازداشت موقت؛ آخرین راهکار در ماده ۳۲ قانونگذار مواردی که قضای تحقیق حق دارد دستور بازداشت موقت را صادر کند را احصا کرده و بنابراین قضای تحقیق نمی تواند خارج از این موارد اقدام به بازداشت متهم نماید. قانونگذار این موارد را در ۵ بند بیان کرده است. (ریزولی، ۲۰۱۰: ۸۴)

این موارد عبارتند از:

۱. جرایم مربوط به اعدام، رجم، صلب و قطع عضو
۲. جرایم عمدی با مجازات سه سال حبس
۳. جرایم فصل اول کتاب ۵ قانون مجازات
۴. در مواردی که آزاد بودن متهم موجب از بین رفتن آثار و دلایل جرم شده یا باعث تبانی با متهمان دیگر یا شهود و مطلعین واقعه گردیده و یا سبب شود که شهود از ادای شهادت امتناع نمایند. همچنین هنگامی که بیم فرار یا مخفی شدن متهم باشد و به طریق دیگری نتوان از آن جلوگیری نمود.

۵. در قتل عمد با تقاضای اولیای دم برای اقامه بینه حداکثر تا شش روز.

چنانچه می بینیم در تمامی بندها نوع جرمی که می توان برای آن دستور بازداشت موقت صادر کرد کاملاً مشخص شده است بجز در «بند ۵». در این بند تشخیص امر به قاضی تحقیق سپرده شده است که آیا بیم فرار یا تبانی و مخفی شدن متهم و... می رود یا خیر. اما باید توجه داشت که در راستای حفظ و احترام به حقوق متهم و اصل بری دانستن او چنانچه ماده نیز تصریح می کند قاضی تحقیق باید استفاده از بازداشت موقت را به عنوان آخرین راهکار تلقی کند: ... و به طریق دیگری نتوان از آن جلوگیری کرد.. (United States. Dept. of Justice, 1987)

● لزوم مستدل و موجه بودن

بر اساس اصل برائت اصل بر آزاد بودن متهم است و برای بازداشت کردن متهم باید دلایل کافی در اختیار داشت و این دلایل جهت جلوگیری از هر گونه اهمال کاری و یا سلیقه به خرج دادن قضات باید مکتوب شود و به متهم اعلام شود و باید تشریفات قانونی خاص خود را طی کند و نیز جهت هر چه بهتر اجرا شدن حقوق متهم باید به متهم در مورد قرار بازداشت صادره حق اعتراض داده شود که کلیه موارد فوق در ماده ۳۷ آدک دیده می شود. مطابق ماده ۳۷ آدک کلیه قرارهای بازداشت موقت باید مستدل و موجه باشد و مستند قانونی و دلایل آن و حق اعتراض متهم در متن قرار ذکر شود. علت این امر رعایت اصل برائت است زیرا اصل بر آن است که متهم، مجرم و قابل بازداشت کردن نیست و تنها در صورتی که دلایل و اقتضائات خاص قانونی اقتضا کند می توان او را بازداشت کرد و این ماده با تاکید بر لزوم تصریح دلایل بازداشت در متن قرار و باقی گذاشتن حق اعتراض برای متهم به حقوق متهم در رابطه با اصل برائت احترام می گذارد. نهایت زمانی که بازداشت موقت در این مورد می تواند به طول بینجامد یک ماه است که در صورتی که قاضی بخواهد تجدید و تمدید کند باز باید با ذکر ادله کافی این کار را انجام دهد و در غیر این صورت با قرار تامین مناسب متهم را آزاد می نماید (باطنی، ۱۳۷۱:۳۲)

● رعایت بی طرفی

ماده ۳۹ قاضی را مکلف به رعایت بی طرفی می کند چرا که اصل بر این است که پرونده متهمی که بر روی میز قاضی قرار دارد پرونده یک بیگناه است که در مظان اتهام قرار گرفته است. پس قاضی حق ندارد با دید مجرم به او نگاه کند و باید تحقیقات را در کمال بی طرفی انجام دهد. مسئله جالب تر آنجاست که حتی در مورد متهمی که سابقه کیفری در پرونده خود دارد نیز قاضی باید اصل بی طرفی را رعایت کند. این یکی از مهمترین دستاوردهای اصل برائت است. یعنی حتی اگر متهمی که دو فقره سرقت انجام داده در مقابل قاضی بایستد قاضی حق ندارد به استناد سرقت های قبلی اصل را بر مجرم بودن و اثبات شده فرض کردن جرم متهم بگذارد و از او بخواهد نسبت به بی گناهی خود اقامه دلیل کند و یا با او به گونه ای رفتار کند که شایسته برخورد با یک فرد بی گناه نیست. (پروانه، ۱۳۷۸:۱۲۵)

● اصول حاکم بر تفتیش منازل

اصل بر عدم امکان تفتیش و بازرسی منازل و اماکن است مگر آنکه ظن قوی به کشف متهم یا اسباب و آلات و دلایل جرم در آن محل وجود داشته باشد. این قاعده را ماده ۹۶ آدک بیان می کند که اساس و علت وضع آن با توجه به اصل برائت به سادگی قابل توجیه است.

■ ممنوعیت کنترل تلفنی افراد:

تبصره ماده ۱۰۴ کنترل تلفنی افراد را ممنوع اعلام می کند مگر در مواردی که بحث امنیت کشور مطرح باشد یا قاضی جهت احقاق حقوق افراد لزوم آن را تشخیص دهد.

■ احضار و جلب افراد

در راستای احترام به حق آزادی افراد که از اصل برائت ناشی شده است ماده ۱۲۴ احضار و جلب افراد را تنها در صورت وجود دلایل کافی مجاز می داند و باید به دستور قاضی صورت پذیرد.

■ ماده ۱۲۹ آیین دادرسی کیفری: ماده ۱۲۹ یکی از مهم ترین مواد در مورد حقوق ناشی از اصل برائت برای متهم است:

قاضی باید به متهم تذکر دهد که مراقب آنچه که بیان می کند باشد و سپس اتهام و دلایل در مظان اتهام بودن او را برایش تصریح کند و به متهم تفهیم اتهام کند. در این ماده تصریح شده که سوالاتی که قاضی مطرح می کند باید مفید و روشن باشد و

قاضی حق مطرح کردن سوالات تلقینی یا اغفال کننده از متهم را ندارد و نیز حق ندارد به اکراه و اجبار متهم جهت پاسخ به سوال اقدام کند. و نیز برای متهم حق سکوت در جلسه دادگاه داده شده است و در این صورت سکوت او در صورتجلسه قید می شود. (کوشکی، ۱۳۸۷: ۷۲)

● حق گرفتن وکیل و وکیل تسخیری

■ ماده ۱۲۸ جهت هر چه بهتر دفاع شدن از حقوق متهم به او حق گرفتن وکیل داده است.

■ ماده ۱۸۶ این حق را به متهم می دهد که از دادگاه تقاضای وکیل نماید. و در صورتی که دادگاه تشخیص دهد متهم توانایی انتخاب وکیل ندارد، برای او تعیین می کند. در این مورد دادگاه حق الزحمه وکیل را تعیین می کند و آن را از ردیف مربوط به بودجه دادگستری پرداخت می نماید. تبصره ماده مذکور بیان می کند که در مواردی که مجازات قصاص نفس، اعدام، رجم و حبس ابد باشد اگر متهم شخصا وکیل معرفی نکرد تعیین وکیل برای او الزامی است که به این وکیل تسخیری گفته می شود. اصل علنی بودن محاکمات ماده ۱۸۸ اصل علنی بودن محاکمات را مطرح می کند. مقصود از علنی بودن حق حضور افراد جهت شرکت در جلسه دادگاه است. اصل بر علنی بودن محاکمات است مگر در مواردی محدود که علنی بودن محل امنیت باشد یا جلسه دادگاه مربوط به اعمال منافی عفت باشد. در همین ماده حق انتشار خبر جلسه دادگاه از طریق رسانه های گروهی قبل از قطعی شدن حکم منع شده است و برای متخلف تعیین مجازات شده است. پس رسانه های گروهی تا زمانی که حکم دادگاه قطعی نشود حق ندارند مراتب را در رسانه ها انعکاس دهند. (کوشکی، ۱۳۸۷: ۳۰)

■ آگاهی یابی از محتویات پرونده:

ماده ۱۹۰ به متهم یا وکیل او این امکان را می دهد که پس از تکمیل تحقیقات و پیش از شروع جلسه محاکمه به دفتر دادگاه مراجعه کند و از محتویات پرونده اطلاعات لازم را تحصیل نماید و با دستیابی به این اطلاعات به گونه ای موثرتر بتواند از حقوق خود دفاع کند.

● صدور رای غیابی و اصل براءت

بر اساس ماده ۲۱۷ آدک در جرایم حق الناسی در صورتی که متهم یا نماینده او در جلسه دادگاه حضور پیدا نکنند و لوایحی نیز تقدیم دادگاه نکنند دادگاه مکلف است که رای غیابی صادر نماید. آنچه از رعایت اصول مربوط به اصل براءت در اینجا دیده می شود وجود حق واخواهی برای متهم است یعنی متهم از تاریخ ابلاغ واقعی ده روز فرصت دارد که نسبت به حکم اعتراض کند و پس از انقضای مهلت واخواهی نیز می تواند مطابق قانون دادگاه های تجدید نظر تقاضای تجدید نظر در رای نماید. علت وضع این قانون و اجازه واخواهی و تجدید نظر به متهم احترام به حق آزادی و براءت کسی است که بنا به هر دلیل در جلسه دادگاه حضور نیافته است. (مطالعه تطبیقی سیاست جنایی ایران و کانادا، فصلنامه مطالعات بین المللی پلیس، شماره ۱۶، ص ۶۴)

● اعاده دادرسی

ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری در مورد اعاده دادرسی است. اعاده دادرسی یعنی آنکه در مواردی که قانون تعیین می کند با وجود صدور حکم قطعی خواه حکم به اجرا گذاشته باشد یا خیر، دادگاه مجددا جلسه رسیدگی به پرونده را تشکیل می دهد و دلایل و منضمات جدید پرونده را مورد رسیدگی قرار می دهد تا حکم مقتضی را صادر کند. وجود این نهاد یعنی نهاد اعاده دادرسی در قانون ما نشانه احترام نهادن به حقوق متهم و آزادی اوست که از اصل براءت ناشی می شود. و در جایی که حکم صادره و اجرا شدن مجازات مورد تردید جدی واقع شد، از اجرای حکم جلوگیری می شود تا دوباره به دلایل پرونده رسیدگی شود و حق متهم ضایع نشود. باب چهارم قانون آیین دادرسی کیفری در مورد اعاده دادرسی است و ماده ۲۷۲ در هفت بند به بیان موارد اعاده دادرسی و توضیحات آن پرداخته است. (کوشکی، ۱۳۸۷: ۷۴-۷۵)

آثار اصل برائت در قانون آیین دادرسی کیفری توسط ضابطین

آثار ناظر بر حقوق دفاعی:

۱. تکلیف مقام تعقیب به تحصیل دلیل
 ۲. ممنوعیت اجبار متهم به اقرار علیه خود
 ۳. ضرورت اعطای فرصت برای دفاع
 ۴. ضرورت تدوین مقررات برای دادرسی عادلانه
- آثار ناظر بر آزادی متهم:
۱. استثنای تلقی کردن آخرین چاره دانستن و موقتا اجرا کردن بازداشت موقت
 ۲. ضرورت دخالت مقام قضایی جهت سلب آزادی از متهم
 ۳. قابلیت اعتراض داشتن بازداشت موقت
 ۴. آزادی فوری متعاقب برائت و منع تعقیب جبران خسارت از زندانیانی که سرانجام تبرئه می شوند.
 ۵. برخورداری از کلیه حقوق اجتماعی قبل از صدور حکم قطعی
 ۶. تحصیل شک به نفع متهم
 ۷. یکسانی فرض برائت برای متهم دارای سابقه و آنکه برای اول بار مرتکب شده
 ۸. امکان گرفتن وکیل
 ۹. حق سکوت
 ۱۰. ضرورت تفهیم اتهام

بطلان دادرسی در صورت توسل به شیوه های غیرقانونی مطابق اصل ۳۸ قانون اساسی امکان دسترسی متهم و یا وکیل او به پرونده (سرنارازه، ۱۹۹۶: ۴۸)

نتیجه گیری

اصل برائت که ریش ههای مهمی در آیات و روایات دارد، از دیر باز در حقوق اسلامی به عنوان یکی از اصول مترقی پیش بینی شده در حوزه های مختلف حقوقی و کیفری، کارایی داشته و به همین دلیل مقنن در قوانین مدنی و کیفری بدان تمسک جسته است. اهمیت اصل برائت در حقوق کیفری آن هم به دلیل اهمیت غیر قابل اغماض آبرو و حیثیت افراد از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و به همین جهت هم اصل بر برائت و بی گناهی اشخاص می باشد مگر خلاف آن اثبات گردد. اصل برائت بخصوص در امور کیفری جایگاه والایی دارد. بر اساس ماده ۱ قانون آیین دادرسی کیفری، هدف فرایند عدالت کیفری تضمین حقوق بزه دیده، متهم و جامعه است. هر یک از طرفین سه گانه جرم جایگاه خاصی در فرایند عدالت کیفری دارند و متناسب با این جایگاه باید اختیارات لازم را داشته باشند تا حقوق آنها تضمین شود. جایگاه دادستان در فرایند عدالت کیفری دفاع از حقوق عمومی است و انتظار می رود اختیارات دادستان متناسب با این جایگاه باشد. در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ از سویی جایگاه طرف دعوای عمومی برای دادستان پیش بینی شده و وظیفه تعقیب جرم و اقامه دعوا از حیث عمومی به دادستان واگذار شده است. از سوی دیگر، برای دادستان جایگاه قضایی پیش بینی شده و وظایف انجام تحقیقات کیفری، نظارت بر بازپرس و ارائه تعلیمات به وی، نظارت بر تحقیقات مقدماتی و نظارت بر ضابطان دادگستری به دادستان محول شده است. تفویض اختیارات تحقیقاتی و نظارت بر تحقیقات مقدماتی به دادستان با جایگاه وی در دعوای عمومی متناسب نیست و به لحاظ علمی نمی توان تصور کرد که یک نهاد در عین حال وظایف دوگانه تعقیب جرم و تحقیقات کیفری را عهده دار باشد. از این رو، ضروری است اختیارات تحقیقات کیفری و نظارت بر تحقیقات کیفری و مقامات تحقیق از دادستان سلب و به نهاد بی طرف بازپرس محول شود و بازپرسی از ساختار دادسرا خارج و به ساختار دادگاه وارد شود.

خارج شدن بازپرس از ساختار دادسرا افزون بر اینکه از منظر تفکیک مقام تعقیب از مقام تحقیق مفید ارزیابی می شود، از حیث کاهش مراحل رسیدگی و کاهش دیوان سالاری نیز مفید است. در نظم موجود یک مرحله تحقیق توسط بازپرسی و یک

مرحله تحقیق توسط دادگاه انجام می‌شود و بر اساس ماده ۱۷۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در صورتی که شهادت شاهد یا اقرار متهم مبنای صدور رأی باشد، استماع آنها توسط دادگاه ضروری است. از این رو، شهود و مطلعان در نظم موجود پس از بیان مشاهدات خود در بازپرسی بار دیگر در دادگاه احضار و مشاهدات خود را در محضر دادگاه بیان می‌کنند. این امر موازی‌کاری در تحقیقات کیفری را در پی دارد و در یک فرایند عدالت کیفری دو بار تحقیقات انجام می‌شود و توان انسانی و مالی عدالت کیفری برای موازی‌کاری هزینه می‌شود. اما یک بار تحقیقات کافی است و تحقیقات باید در مرجعی انجام شود که به لحاظ ساختاری بی‌طرف است. از این رو، بهتر است نهاد تحقیق (بازپرس) از ساختار دادرسی خارج شود و در قالب ساختاری بی‌طرف همچون دادگاه صالح به جرم موضوع اتهام قرار گیرد تا بدن‌سان موازی‌کاری‌ها نیز کاهش یابد.

در امور کیفری به دلیل صبغه خاص آن در ارتباط تنگاتنگ با حیثیت، آبرو، جان و مال افراد، همواره در این مسیر گام برداشته می‌شود که قانون به نفع متهم تفسیر شود. به عبارت دیگر تفسیر مضیق از قوانین کیفری پذیرفته شده است و در همین راستاست که قاعده فقهی می‌گوید: «تدروالحدود بالشبهات» بدین معنی که اجرای حدود با ایجاد شک در آن منتفی می‌شود. قانون آیین دادرسی کیفری ایران با برگزیدن سیستم اتهامی، پس از جمع آوری دلایل، شواهد و قرائن، اقدام به پیگرد متهم می‌نماید و در غیر این صورت محاکم حتی اجازه احضار فردی را که دلایل کافی بر متهم بودن او در دست نیست ندارند. از این روست که قانون مذکور در ماده ۲۳ خود بیان می‌دارد: «هرگاه علائم و امارات وقوع جرم مشکوک بوده و یا اطلاعات ضابطین دادگستری از منابع موثق نباشد قبل از اطلاع به مقامات قضایی تحقیقات لازم را بدون اینکه حق دستگیری یا ورود به منزل را داشته باشند به عمل آورده و نتیجه را به مقامات یاد شده اطلاع می‌دهند.» به طور کلی تمام این اصول و قواعد به نحوی در جهت حمایت از فرد انسانی در مواجهه با عواملی هستند که به نوعی ممکن است زندگی اجتماعی او را شاید حتی بی‌اساس مختل نمایند. با توجه به سیری که در تاریخچه، فلسفه و علل پیدایش ضابطین دادگستری و همچنین نقش ضابطین دادگستری در قانون جدید آیین دادرسی کیفری گذشت، چنین نتیجه می‌گیریم که ضابطین دادگستری را فقط قانون معین می‌کند و همچنین بایستی افراد دارای مهارت و آموزش دیده به عنوان ضابطین دادگستری انتخاب شوند. علت توجه قانون گذار به این موضوع، حساسیتی است که در تشکیل پرونده کیفری وجود دارد.

منابع و مراجع

- [۱] آخوندی، محمود. (۱۳۷۴)، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، چاپ چهارم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- [۲] افراسیابی، علی، (۱۳۹۵)، بازتوزیع اختیارات نهادهای کشف و تحقیق جرم در نظام حقوقی ایران»، فصلنامه دانش انتظامی، انتشارات دانشگاه علوم انتظامی امین، شماره ۷۳.
- [۳] افراسیابی، علی. (۱۳۸۹). «امکان بازپذیری اجتماعی بزهکاران در بسترهای کیفری و پساکیفری موجود»، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، شماره ۱۵.
- [۴] باطنی، سید محمد، (۱۳۷۴)، دادسرا و نقش آن در اجرای عدالت، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- [۵] بشیریه، حسین، (۱۳۸۷)، آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تاسیسی)، چاپ هشتم، نشر نگاه معاصر.
- [۶] بولک، برنار، (۱۳۸۷)، کیفرشناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ ششم، انتشارات مجد.
- [۷] پروانه، علی اصغر، (۱۳۷۸). نقش تشکیلات دادسرا در تحقیق عدالت کیفری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران.
- [۸] حق شناس و همکاران، (۱۳۸۵)، فرهنگ معاصر هزاره، چاپ هفتم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- [۹] خالقی، علی، (۱۳۹۲)، آیین دادرسی کیفری، چاپ بیستم، تهران، انتشارات شهر دانش.
- [۱۰] سجادی، لیلی؛ افراسیابی، علی، (۱۳۹۲)، پاسخ‌های پلیس به خشونت خانگی علیه بانوان (مطالعه تطبیقی سیاست جنایی ایران و کانادا)، فصلنامه مطالعات بین‌المللی پلیس، شماره ۱۶.
- [۱۱] قیاسی، جلال الدین؛ علی افراسیابی. (۱۳۹۳)، «مدل‌بندی سیاست جنایی به لیبرال، محافظه‌کار و رادیکال»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی پلیس، شماره ۱۸.
- [۱۲] لاریجه، ژان. (۱۳۸۷)، آیین دادرسی کیفری فرانسه، ترجمه حسن کاشفی اسمعیل زاده، چاپ اول، تهران، انتشارات گنج دانش.
- [۱۳] کوشکی، غلامحسین. (۱۳۸۷)، بررسی اختیارات و وظایف دادستان در آ.د.ک ایران و فرانسه، با راهنمایی محمد اردبیلی، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه شهید بهشتی.
- [۱۴] مارتی، می ری دلماس، (۱۳۹۳)، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دوم، انتشارات میزان.
- [15] Guidelines on the Role of Prosecutors. (1990). the Eighth United Nations Congress on the Prevention of Crime and the Treatment of Offenders in 1990.
- [16] Hamilton. James, the Role of the Public Prosecutor in Upholding the Rule of Law, Director of Public Prosecutions, Ireland.
- [17] International Association of Prosecutors on the twenty third day of April 1999, Standards of professional responsibility and statement of the essential duties and rights of prosecutors.
- [18] Khanna, V.s. (2001). How Does Double Jeopardy Help Defendants? Berkeley Program in Law and Economics, Working Paper Series, Paper 46.
- [19] Rizzolli. Matteo. (2010). “Why public Prosecutors cannot Appeal Acquittals”, study e Note di Economia, Anno XV, number 1.
- [20] Rome Statute Of The International Criminal Court, 2187 U.N.T.S. 3 54(1)(a), July 17, 1998.
- [21] Rules Of Procedure And Evidence Of The International Criminal Court, ICC-ASP/1/3 Rule 20(1)(b) (2002).
- [22] Sornarajah. M. (1996). the attorney-General’s Powers over Criminal Prosecution, Singapore Academy of Law Journal.
- [23] United States. Dept. of Justice, O. o. L. P. (1987). Report to the Attorney general on double jeopardy and government appeals of acquittals, Washington, D. C: office of Legal Policy: for sale by supt. Of Ducs, U.S. G.P.O.
- [24] Wyngaert. Van. Den. (1993). *Criminal Procedure Systems in the European Community*, Van Den Wyngaert, Butterworths, London, Brussels, Dublin, Edinburgh